

تحلیلی بر روایات منع آموزش سوره یوسف به زنان

علی شریفی^۱
فرزاد دهقانی^۲

چکیده

سوره مدنی یوسف که به احسن القصص معروف است سرشار از آموزه‌های تربیتی، اجتماعی، اخلاقی عبرت‌آمیز و پیام‌های هدایتی برای انسان‌ها است. با این وجود، روایاتی در کتب حدیثی موجود است که حاکی از آن است که این سوره را نباید به زنان تعلیم داد و در عوض، باید سوره نور را به آنان یاد داد. اسناد این روایات به‌رغم برخی طعن‌ها، بر بی‌اعتباری مطلق دلالت ندارد و با تجمیع قرائن، قابل اعتمادند. مفاد این روایات به دلیل مخالفت با روایات اهمیت تعلیم قرآن، تاریخ صدر اسلام، قرآن و وجه اعجاز آن و هدف سوره یوسف و طبق احادیث عرضه، بر حرمت تعلیم، دلالت ندارد. کراهت تعلیم این روایات پس از بررسی محتوایی، مجدداً اثبات می‌شود؛ چرا که مخصوص یک مقطع زمانی بوده و مطابق با شرایط اجتماعی و ذهنیات دوران عرب صدر اسلام در مورد زنان است. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی نشان می‌دهد که این روایات در محیطی مردسالار صادر شده است که زنان ارزش و احترام کمتری داشته‌اند و تلویحاً نشان می‌دهد برخی مسلمانان در آن زمان، هنوز مفاهیم عالی سوره یوسف را به صورت شایسته درک نکرده و آن را داستان عاشقانه می‌پنداشتند. در این روایات، شواهدی از جمله ناراحتی سکونی از دختردار شدن، شغل نخ‌ریسی و ویژگی ساختمان‌های آن زمان که طبقات بدون حصار و حفاظ بودند، وجود دارد که مقطعی بودن حکم کراهت این روایات را نشان می‌دهند. اگر چنین روایاتی از معصوم (ع) صادر شده براساس نسخ تمهیدی بوده است.

کلیدواژه‌ها

سوره یوسف، روایات نهی تعلیم، کراهت تعلیم، زنان، نسخ تمهیدی.

۱. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی (ره) - dralisharifi15@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی (ره) (نویسنده مسئول).

Farzaddehghani91@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۴/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۲۱

۱. طرح مسأله

قرآن کریم، در طول ۲۳ سال حسب مقتضیاتی بر رسول گرامی اسلام (ص) نازل شده است و تمام آیات و سوره‌های آن برای هر کسی که به یادگیری و عمل به آن رغبت کند مفید و نافع است. سوره یوسف یکی از زیباترین سوره‌های قرآن است که داستان دو تن از پیامبران، حضرت یعقوب و یوسف (ع) در آن آمده است. قرآن حتی از داستان‌ها هم در مسیر هدف خود که همان هدایت بشریت است، استفاده می‌کند. قرآن، کتاب تاریخ نیست به این خاطر در داستان‌هایش به جزئیاتی نمی‌پردازد که واجد پیام‌های هدایتی نباشد.

داستان‌های قرآن همه واقعی و صادق هستند. خداوند در سوره یوسف این مراحل را در مورد حضرت یوسف (ع) اجرا کرده و یوسف را به عنوان یک الگوی کامل و یک انسان آرمانی معرفی کرده است، الگویی از انسان متقی، محسن، مخلص، صاحب علم و حکمت ربانی و... تا همه انسان‌ها عبرت بگیرند و تقوا پیشه کنند و بسان این الگوی انسانی عمل کنند تا سعادت‌مند شوند.

قرآن در اکثر آیاتش مردم را دعوت به تفکر و تعقل کرده و کسانی را که تعقل نمی‌کنند سرزنش کرده است و با صفات شفاء و رحمت و نور و تأمین کننده سعادت مردم معرفی شده است. چگونه امکان دارد در سودمندی و اثربخشی بین سوره‌های قرآن و همچنین در بین زنان و مردان تفاوت باشد؟ روایاتی وجود دارد که مفادشان همین است و این روایات برخلاف صفاتی است که قرآن، خود را با آن معرفی می‌کند. مفاد این روایات آموزش سوره یوسف را به زنان نهی می‌کند. مگر هدایت و سعادت و شقاوت نسبت به مردان و زنان مفاهیم جداگانه‌ای دارند؟ پژوهش حاضر بر آن است که به بررسی روایات نهی تعلیم به زنان و علل صدور آنها بپردازد.

لازم به ذکر است مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی درباره احادیث نهی کننده از تلاوت سوره یوسف به زنان» به وسیله رحیمه شمشیری و سید کاظم طباطبایی در مجله علوم حدیث، سال هجدهم شماره چهارم تدوین شده که با پژوهش حاضر، شباهت‌هایی ظاهری دارد در حالی که نحوه ورود و خروج به بحث کاملاً متفاوت است و نتایج پژوهش براساس شیوه اتخاذ شده

عکس هم‌اند، پژوهش مذکور منجر به بی‌اعتباری روایات می‌شود ولی در پژوهش حاضر اثبات می‌شود اسناد روایات قابل قبول بوده و حکم آن، کراهت مقطعی است.

۲. روایات نهی از تعلیم سوره یوسف (ع) به زنان

روایات نهی از تعلیم سوره یوسف (ع) با الفاظ و شکل‌های مختلفی آمده است؛ اما همه در عدم تعلیم سوره یوسف و تعلیم سوره نور اتفاق نظر دارند: الف) روایت اول: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَا تَعْلَمُوا نِسَاءَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ وَلَا تُقْرَأُوهُنَّ إِيَّاهَا فَإِنَّ فِيهَا الْفِتْنَ وَ عَلَّمُوهُنَّ سُورَةَ النُّورِ فَإِنَّ فِيهَا الْمَوَاعِظَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۵۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲۰: ۳۳۲).

ب) روایت دوم: «علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله (ع) قال قال رسول الله (ص) لا تُنزلوا النساءَ بالغرْفِ وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَ عَلَّمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ وَ سُورَةَ النُّورِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۵۱۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ۲۲)؛ «وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَا تُنزلُوا النِّسَاءَ الْغُرْفَ وَ لَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَ لَا تَعْلَمُوهُنَّ سُورَةَ يُوسُفَ وَ عَلَّمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ وَ سُورَةَ النُّورِ» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۱: ۳۷۴ و ۳: ۴۴۲؛ شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۸۵).

ج) روایت سوم: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهِورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ أَنَا مَغْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ مَا غَمَّكَ فَقُلْتُ لَهُ وُلِدْتُ لِي بِنْتُ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ عَلَى الْأَرْضِ ثِقُلُهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا تَعِيشُ فِي غَيْرِ أَجْلِكَ وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَ اللَّهُ عَنِّي فَقَالَ مَا سَمَّيْتَهَا فَقُلْتُ فَاطِمَةَ فَقَالَ آه آه ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يَعْلَمَهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُطَهِّرَهُ وَ يَعْلَمَهُ السَّبَاحَةَ وَ إِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَا وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهَا وَ يَعْلَمَهَا سُورَةَ النُّورِ وَ لَا يَعْلَمَهَا سُورَةَ يُوسُفَ (ع) وَ لَا يُنْزِلُهَا الْغُرْفَ وَ يَعْجَلُ سَرَّاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۹).

۳. بررسی اسناد

در سند برخی از این روایات، سهل بن زیاد آدمی قرار دارد که به غلات منتسب شده است. نجاشی می‌نویسد: «او در حدیث ضعیف و غیر قابل اعتماد بود و احمد بن محمد بن عیسی شهادت داد که او غالی و دروغگو است و او را که در قم ساکن بود، از آنجا به ری اخراج کرد» (نجاشی، ۱۴۰۷، ق، ۱۸۶۵). همچنین شیخ طوسی در کتاب الفهرست خود سهل بن زیاد را از ضعفاء شمرده است (طوسی، ۱۳۶۵، ش، ۲۲۹). ابن غضائری نیز گوید: «سهل بن زیاد بسیار ضعیف و روایت و دینش فاسد بود. اشعری او را از قم اخراج کرد و از او بیزاری جست و مردم را از سماع حدیث و روایت از او نهی کرد و او احادیث مرسل را روایت می‌کرد و بر راویان مجهول اعتماد می‌نمود» (ابن غضائری، بی‌تا، ۶۶-۶۷؛ ابن داود حلی، ۱۳۸۳، ش، ۴۶۱).

شخص دیگری در اسناد روایات، سکونی است که نجاشی و شیخ طوسی در مورد مذهب این شخص سکوت کرده‌اند و مطلبی را درباره جرح و تعدیل وی ذکر نکرده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ق، ۲۶؛ طوسی، ۱۳۶۵، ش، ۳۳). برقی، علامه حلی و ابن داود، سکونی را عامی مذهب معرفی نموده‌اند (برقی، ۱۳۸۳، ق، ۱؛ ۲۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۱، ق، ۱؛ ابن داود حلی، ۱۳۸۳، ش، ۱؛ ۴۲۶). همچنین در سند برخی از این روایات نوفلی قرار دارد: «اسمش حسین بن یزید است اصلش کوفی بوده که به ری آمده و آنجا ساکن شده همان‌جا نیز فوت کرده برخی از اهل قم او را متهم به غلو کرده‌اند» (نجاشی، ۱۳۶۵، ش، ۲۶۰؛ طوسی، بی‌تا، ۱۵۲؛ طوسی، ۱۳۸۱، ق، ۳۵۵). به علاوه برخی روایات نهی از نظر سندی مرفوع و مرسل هستند؛ حدیث مرفوع، روایتی است که از وسط یا انتهای سند آن نام یک یا چند راوی افتاده باشد و در آن به لفظ «رفع» تصریح شده باشد (غفاری، ۱۳۶۹، ش، ۱۳۶). روایت مرسل، حدیثی است که همه یا برخی از راویان حدیث ذکر نشود (غفاری، ۱۳۶۹، ش، ۶۰).

۳-۱. تأملی بر روی اسناد

شیخ طوسی نیز هر چند در کتاب الفهرست، سهل بن زیاد را از ضعفا دانسته

است، ولی در کتاب رجالش، سهل را توثیق کرده است: «کنیه اش ابا سعید و اهل ری و ثقه است» (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ۳۷۸). همچنین در کتاب تهذیب الأحکام حدود ۴۳۷ روایت از سهل نقل کرده و در مواردی هم طبق روایت فتوا داده است (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۳۷۲). مهم ترین دلیل ضعف سهل بن زیاد، اخراج از قم به ری توسط احمد بن محمد بن عیسی است در حالی که بعضاً اجتهاد احمد بن محمد بن عیسی مطابق با واقع نبوده است. چنانچه نجاشی در ترجمه علی بن محمد بن شیره کاشانی می نویسد: «علی بن محمد فقیهی بود دارای فراوانی حدیث و فضل بسیار، ولی احمد بن محمد بن عیسی بر او خرده گرفت که از او مذاهب ناشناخته ای شنیده است، ولی در کتاب های علی بن محمد، مطلبی که بر چنین مذاهب ناشناخته ای دلالت کند، وجود ندارد» (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ۲۵۶).

علامه بحرالعلوم به استناد اینکه سهل بن زیاد از مشایخ اجازه است، نوشته: وجود او در سلسله سند یک روایت موجب ضرر به سند آن نمی شود، همان طور که نسبت به بقیه مشایخ اجازه که توثیق خاصی ندارند ولی با وجود آنها حکم به صحت سند می شود (بحرالعلوم، ۱۳۶۳ ش، ۳: ۲۵). به رغم ضعف هایی که در مورد سکونی و نوفلی گذشت، لازم به ذکر است، سکونی از اصحاب امام صادق (ع) و یکی از یارانی است که بیشترین روایت را از ائمه (ع) نقل کرده است. از ایشان حدود ۱۱۲۲ روایت در کتب اربعه حدیثی موجود است (سبحانی، ۱۴۱۸ ق، ۲: ۷۰). شیخ صدوق در باب نماز جماعت در مقام بیان حکم فقهی به روایتی که سکونی در نقل آن منفرد بوده استناد کرده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ۱: ۳۸۰)، از این برخوردار شیخ صدوق مشخص می شود که ایشان به روایات سکونی اعتماد داشته است. میرزای نوری در خاتمه مستدرک می نویسد: «در باره سکونی باید گفت که احادیث منقول از او یا صحیح است یا موثق و ضعف وی - که شهرت یافته است آن چنان که سید بحرالعلوم نیز بدان اشاره دارد- از جمله مشهوراتی است که هیچ مبنای صحیحی ندارد؛ زیرا ما در میان منابع رجالی هیچ سخنی که در قدح وی نقل شده باشد نیافتیم، جز آن که نسبت عامی مذهب بودن را به وی داده اند و باید گفت عامی مذهب

بودن سکونی منافی با وثاقت او نیست» (نوری، ۱۴۱۵ق، ۴: ۱۶۰-۱۶۱).

شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* درباره سکونی گفته است: «طائفه به روایاتی از وی - که نزد آنان خلاف نباشند، عمل کرده‌اند» (طوسی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۱۴۹-۱۵۰؛ خوئی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۱۰۶). از نظر آیت الله خوئی، تضعیف سکونی به خاطر ضعف عقیده و مذهب بوده است؛ نه ضعف در روایت (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۱۰۷). در واقع از نظر ایشان، حدیث سکونی مؤثق است؛ زیرا که راوی، غیر امامی (عامه) است؛ ولی در نقل روایت درستکار است و شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ق) سیره قدمار را دلیل بر حجیت مطلق خبر مؤثق برمی‌شمارد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ۱: ۴۹۵). محقق حلّی در کتاب *المسائل الغرویه* می‌نویسد: «سکونی از راویان مؤثق است و کتاب‌های اصحاب مملو از فتوهای است که مستند به روایات ایشان است» (بحر العلوم، ۱۳۶۳ش، ۲: ۱۲۳). در کتاب دیگر خود می‌نویسد: «و السکونی عامی، لکنه ثقه» (محقق حلّی، ۱۳۶۴ش، ۱: ۲۵۲). از دیگر معتقدان به وثاقت سکونی می‌توان از شیخ محمد بن حسن بن زین الدین (م ۱۰۳۰ق) (استرآبادی، ۱۴۲۲ق، ۲: ۳۰۷)، میرداماد (حسینی استرآبادی، ۱۴۲۲ق، ۱۱۵)، شیخ ابوعلی حایری (حایری، ۱۴۱۶ق، ۱: ۴۴)، سید علی طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ۱۴: ۱۱۳) و ابوالمعالی کلباسی (کلباسی، ۱۴۱۹ق، ۲: ۳۴) نام برد.

با توجه به اعتقاد دانشمندان شیعی به احادیث سکونی و رد ادله کسانی که او را نکوهش و تضعیف نموده‌اند، براساس مبانی اجتهادی رجالی، احادیث نقل شده از او اعتبار یافته و می‌توان آن‌ها را به عنوان روایات معتبر در نظر گرفت. همچنین اصل سکونی، مهم‌ترین کتاب اوست که به باور برخی، نزد دانشمندان شیعه معتبر بوده است (باقری، بی تا، ۱۷۶). همچنین سکونی و نوفلی هر دو راوی از رجال کامل الزیارات و تفسیر قمی هستند و رجال این دو کتاب مشمول توثیق عام ابن قولویه و علی بن ابراهیم قمی هستند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۱۰۶-۱۰۷؛ ۶: ۱۱۴). توثیق عام، ضعف اسناد رجال سند را جبران می‌کند^۱ و

۱. هر چند بین علما اختلاف است که آیا تمام رجال سند مد نظر ابن قولویه و قمی بوده و مشمول توثیق عام می‌شود یا فقط مشایخ مستقیم، از ظاهر سخن ابن قولویه و قمی توثیق همه مشایخ مشهود است (نک: رحمان ستایش، ۱۳۸۷ش، ۴۲ و ۴۴-۴۵). حاجی نوری در مستدرک الوسائل تمام راویان اسناد این دو کتاب را از توثیقات عمومی پذیرفته است (نک: نوری، ۱۴۰۸ق، ۷: ۷۱).

براین اساس، ضعف‌هایی که رجالیان بر این دو شخص وارد کرده‌اند، باعث بی‌اعتباری روایات نخواهد شد.

محدث نوری در مستدرک الوسائل از اینکه فخرالمحققین در الايضاح روایت مشتمل بر سکونی و نوفلی را موثق نامیده، ایشان نیز شهادت به توثیق این دو راوی داده است و همچنین نقل روایت جمعی از بزرگان از نوفلی را، موجب گمان به وثاقت وی دانسته است (نوری، ۱۴۰۸ ق، ۳: ۵۷۵). نجاشی در جایی در مورد نوفلی می‌نویسد: «گروهی از قمی‌ها گفته‌اند که نوفلی در اواخر عمرش غلو ورزید و غالی شد اما خداوند بهتر می‌داند برای اینکه ما در روایات منقول از او روایتی که دالّ بر این اتهام باشد، پیدا نکردیم» (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ۳۸). از این سخن نجاشی که در علم رجال، استوانه است چنین برداشت می‌شود که ایشان به روایات نوفلی، اعتماد می‌کرده است و تنها ضعفی که به نوفلی گرفته‌اند همان اعتقاد وی به غلو است که آن هم ثابت نشده است. ابوالمعالی کلباسی می‌نویسد: «نقل روایت ابراهیم بن هاشم از نوفلی دلیل بر وثاقت وی و بالتبع نقل نوفلی از سکونی دالّ بر توثیق اوست» (کلباسی، ۱۴۱۹ ق، ۲: ۳۶). درست است این روایات از نظر سندی مرفوع و مرسل اند ولی رجالی که از سند این روایات افتاده‌اند، توسط محدثان و رجالیون شناسایی شده‌اند، لذا نمی‌توان جزو احادیث ضعیف دانست. چنان که گذشت به طور قطع نمی‌توان به ضعف اسناد این روایات حکم کرد زیرا قرائن صحت اسناد بیشتر از قرائن ضعف است و با تجمیع قرائن اسناد این احادیث قابل اعتماداند. در ادامه به بررسی محتوایی روایات نهی پرداخته می‌شود.

۴. بررسی محتوایی روایات نهی

۴-۱. مخالفت با روایات اهمیت تعلیم قرآن

روایات فراوانی در کتب حدیث فریقین در مورد اهمیت و فضیلت یادگیری قرآن آمده است از جمله اینکه: بخاری در صحیح از خلیفه سوم نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران یاد بدهد» (الجزری، بی‌تا، ۱: ۳). همچنین عبداللّه بن مسعود روایت کرده

که رسول خدا (ص) تمام مردم را اعم از مرد و زن یه یادگیری قرآن و یاد دادن به دیگران سفارش می‌کردند (ابن اُبی جمهور، ۱۴۰۵ق، ۳: ۴۹۱). همان‌طور که ملاحظه می‌شود قرآن در تمام این روایات به عنوان حقیقت واحدی در نظر گرفته شده است و این فضیلت‌ها و پاداش به تعلیم و تعلّم تمام آیات و سوره‌های قرآن شامل می‌شود و شامل تمام انسان‌ها از مرد و زن، فراتر از زمان و مکان خاصی می‌شود. توضیح اینکه هر چند احادیثی بر منع تعلیم سوره یوسف به زنان دلالت دارد، ولی با لحاظ احادیث دال بر تعلیم کل قرآن، مفاد احادیث منع تعلیم، قابل دفاع و استناد نخواهند بود چرا که نسبت سوره یوسف و هر سوره از قرآن کریم نسبت به کل قرآن، نسبت عموم و خصوص مطلق است یعنی هر سوره قرآن نسبت به قرآن، خصوص مطلق و قرآن نسبت به آن سوره، عموم مطلق است از این رو روایات اهمیت تعلیم کل قرآن نشان دهنده این است که سوره یوسف و یا هر سوره دیگر از قرآن کریم، منع تعلیم ندارد بنابراین با مباحثی که گذشت، مفاد روایات منع، دلالت بر تحریم تعلیم ندارد و از آنجا که قرآن در خاصیت هدایت‌گری خود انسان و بماه‌ورا در نظر دارد و از نظر هدایتی هیچ تفاوتی بین سوره‌ها و آیاتش نیست، پس نمی‌توان قائل به تخصیص روایات منع تعلیم شد.

۲-۴. مخالفت با تاریخ صدر اسلام

در تاریخ صدر اسلام زنانی بودند که با خواندن و نوشتن آشنا بودند و به دیگران هم یاد می‌دادند، بلاذری از یک زن قرشی نام برده که در دوره جاهلیت مقارن ظهور اسلام خواندن و نوشتن می‌دانست. این زن همان است که به دستور پیامبر (ص) به حفصه همسر پیامبر (ص) کتابت آموخت (بلاذری، بی‌تا، ۴۵۸-۴۵۹). وی آنگاه چند زن از زنان مسلمان را نام می‌برد که در دوره اسلام، هم می‌خواندند و هم می‌نوشتند و یا تنها می‌خواندند. او نام «حفصه» دختر عمر، «ام‌کلثوم» دختر عقبه بن ابی معیط، «عایشه» دختر سعد، «کریمه» دختر مقداد و بالاتر از همه «شفا» دختر عبدالله بن عدویه را می‌نویسد. شفا به حفصه درس می‌داد و پیامبر (ص) از او خواست تا به حفصه پس از زناشویی با

پیامبر (ص) همچنان درس بدهد (همان، ۴۵۴). حفصه را جزء دارندگان مصاحف ضبط کرده‌اند (رامیار، ۱۳۶۹ ش، ۳۸۵).

ابن سعد در طبقات می‌گوید: فضل بن دکین چنین آورده است که ولید فرزند عبد الله بن جمیع از مادر بزرگش نقل می‌کند، ام ورقه دختر عبد الله بن حارث تمام قرآن را جمع‌آوری کرده بود و رسول خدا (ص) به همین دلیل او را شهیده می‌نامید. حفظ بعضی از سوره‌ها و یا بخشی از آیات قرآن در میان مسلمانان انتشار و اشتهار کامل داشت و کمتر مرد و زن مسلمان پیدا می‌شد که چند سوره و آیه نزد وی نباشد (ابن سعد، بی‌تا، ۸: ۴۹۷). حتی برخی زنان برای حفظ و یادگیری قرآن مشتاق‌تر از مردان بوده‌اند که نمونه آن اسلام آوردن عمر به واسطه خواهرش با نشان دادن آیاتی مکتوب است (حجتی، ۱۳۷۲ ش، ۱۸۰-۱۸۱).

ام ورقه که گفته‌اند تمام قرآن را حفظ و جمع کرده بود آیا سوره یوسف را استثناء کرده بود و طبق احادیث نهی فرو گذاشته بود؟ در حالی که این غیر ممکن است و تمام آیات و سوره‌های قرآن نزد مسلمانان صدر اسلام در یک سطح بود و آنان به یادگیری هرچه بیشتر سوره‌های قرآن رغبت داشتند و به این عمل افتخار می‌کردند و لقب شهیده را پیامبر (ص) به ام ورقه در مقابل حفظ و یادگیری تمام قرآن بخشید.

با شواهدی که گذشت معلوم می‌شود مفاد این روایات بر تحریم یا کراهت شدید دائمی تعلیم دلالت ندارد؛ چون اگر آموزش سوره یوسف به زنان حرام بود، یا کراهت شدید دائمی داشت، در صدر اسلام رسول خدا (ص) اجازه تدوین مصحف شخصی و همچنین حفظ تمام قرآن را به زنان نمی‌داد. لازم به ذکر است، اگر سؤال شود که چرا مفاد احادیث، عدم تعلیم عمومی سوره یوسف برای زنان نباشد، هرچند عده اندکی که کارشان حفظ و کتابت قرآن است، سوره یوسف را ضمن تعلیم سوره‌های دیگر فراگیرند؟ در پاسخ گفته می‌شود قرآن از حیث هدایتگری و شفا و رحمت بودن، هیچ تبعیضی بین انسان‌ها از حیث مرد و زن بودن، باسواد و بی‌سواد بودن قائل نشده است و تمام سوره‌های قرآن به طور یکسان متضمن سعادت بشریت هستند. اساساً

رسالت قرآن در وهله نخست، هدایت عموم بشر است و در زمان حیات پیامبر (ص) مشرکان و منافقان و مؤمنان، به یک اندازه به آیات قرآن دسترسی داشتند.

۳-۴. مخالفت با قرآن و وجه اعجاز آن

یکی از وجه‌های اعجاز قرآن کریم جنبه هدایتگر بودن آن است که صریحاً در قرآن به این وجه اشاره شده است: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: [بنا بر ادعای شما چنانچه تورات و قرآن از جانب خدا نیست] اگر راست می‌گویید کتابی از نزد خدا بیاورید که هدایت کننده‌تر از این دو باشد تا آن را پیروی کنم» (القصص: ۴۹)؛ خداوند در این آیه شریفه با قاطعیت تمام با مخالفان قرآن تحدی کرده و وجه اعجاز قرآن را هدایت‌گر بودن آن می‌داند. حال آیا متصور است سوره‌ای در قرآن باشد که لااقل برای زنان هدایتگر نباشد بلکه باعث انحراف و گمراهی آنان شود؟ عقل سلیم می‌پذیرد که مفاد روایات نهی، مخالف با این وجه اعجاز قرآن است. یکی از مصادیق اختلاف، بیان سخنان متناقض است. خداوند در بسیاری از آیات، قرآن را برای عموم مسلمانان از مرد و زن، هدایتگر و تضمین کننده سعادت آنان دانسته، حالا اگر به روایات نهی تعلیم عمل شود تناقض و اختلاف پیش می‌آید که برخلاف صفات قرآن، سوره یوسف برای زنان هدایتگر نیست بلکه گمراه کننده ایشان است. خداوند فرموده: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ و به راستی، این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم، امید که آنان پند پذیرند» (القصص: ۵۱) طبق این آیه شریفه، سوره‌ها و آیه‌های قرآن پی در پی و به هم پیوسته است. یکی از مصادیق پیوستگی، شباهت محتوایی است. تمام سوره‌های قرآن در وجه هدایتی، شبیه هم و به هم پیوسته‌اند و دلیل این امر، آن است که خداوند خواسته مردم با دیدن این شباهت و پیوستگی متذکر شوند. همچنین از دلایل ارسال رسل و خصوصاً بعثت پیامبر (ص)، تلاوت آیات و تعلیم کتاب آسمانی و حکمت به مردم برای پاک شدن آن‌ها است (نک: البقره: ۱۲۹، ۱۵۱؛ آل عمران: ۱۶۴؛ الجمعة: ۲۹). ملاحظه می‌شود که امر تلاوت و تعلیم کتاب آسمانی (قرآن) و حکمت، به اندازه‌ای

حائز اهمیت است که سبب بعثت پیامبر (ص) شد. حال مگر بر طبق روایات نهی تعلیم، سوره یوسف جزء قرآن نبود و یا متضمن حکمت نبود که نباید این سوره را به زنان تعلیم داد؟ یا مگر زنان جزو مردم در این آیات نبودند؟ و چطور ممکن است قرآنی که بیان کننده تمام چیزهایی است که مردم در امر هدایت بدان نیاز دارند و هدایت و رحمت برای تمام مسلمانان است (النحل: ۸۹) متضمن سوره‌ای باشد که نقض غرض کند و هدایتگری را در آن فقط مخصوص مردان بداند نه زنان؟

۴-۴. مخالفت با هدف سوره یوسف

هدف از بیان داستان یوسف در قرآن کریم صرف قصه‌گویی و داستان‌پردازی نیست؛ این برداشت از خود آیات سوره یوسف استخراج می‌شود. قرآن کریم قبل از اینکه به بیان اصل داستان یوسف (ع) پردازد، در آیات اول تا سوم این سوره آیات این کتاب را روشن‌نگر و مایه تفکر برمی‌شمارد (یوسف: ۱-۳). واژه «آیات» که در اولین آیه از این سوره به کار رفته و غالباً به معنای نشانه گرفته شده است- کلیدواژه‌ای است که بر اساس آن می‌توان به هدف داستان یوسف پی برد. هدف از بیان داستان یوسف، این است که نشانه و هدایتی برای دیگران باشد. لازم به ذکر است که واژه آیات یا مفرد آن آیه در این سوره علاوه بر نخستین آیه در آیات هفتم و صد و پنجم این سوره نیز آمده است. علاوه بر این، در آیه دوم از این سوره، هدف از بیان داستان به کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه دانسته شده است. در ادامه سوره، داستان یوسف، دست کم یکی از مصادیق، احسن القصص دانسته شده و به یکی از ابعاد دیگر اعجاز قرآن کریم که اخبار از غیب است، اشاره شده است. در آیات دیگر این سوره نیز بارها به هدف هدایتی این داستان اشاره شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت هدف بیان این داستان تنها هدایت بشر به مسیر درست در زندگانی است. در آیات پایانی سوره نیز خداوند پس از بیان غیبی بودن داستان یوسف (ع) به انذار و هدایت مردم می‌پردازد و در نهایت در آخرین آیه، سرگذشت پیشینیان را عبرتی برای خردمندان می‌داند (یوسف: ۱۱۱). طبق این آیه، عبرت‌گیری،

پندپذیری و هدایتگری بشر، غایت این گونه داستان‌ها دانسته شده است و در این امور، فرقی میان زنان و مردان نیست و همه انسان‌ها باید عبرت گیرند و سعادت‌مند شوند.

۴-۵. بی‌اعتباری حکم تحریم تعلیم بر اساس احادیث عرضه

در کتب حدیث، روایاتی است که به احادیث عرضه شهرت دارند که برای نمونه چند مورد بررسی می‌شود:

علی بن ایوب، از امام صادق (ع) از قول پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: «هرگاه حدیثی از قول ما برای شما باز گفتند، آن را که قوی‌تر، آسان‌تر و نزدیک‌تر به رشد است، قبول کنید. در صورتی که با کتاب خدا موافقت داشت، من آن را گفته‌ام و اگر موافق با کتاب خدا نبود، من آن را باز نگفته‌ام» (برقی، ۱۳۷۱، ق: ۱، ۲۲۱).

سکونی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «به راستی که هر (گفته) حقی را حقیقتی است و هر رأی درست و صوابی را نوری؛ پس آنچه را موافق با کتاب خدا بود، بگیرید و آنچه را که مخالف با کتاب خداوند است، رها کنید» (برقی، ۱۳۷۱، ق: ۱، ۲۲۶). طبق روایات عرضه احادیث بر قرآن، حتی اگر یک حدیث، دارای سند صحیحی باشد ولی مخالف با آیات قرآن باشد، نباید به آن روایات عمل کرد و حتماً باید دور ریخته شود. مخالفت روایات نهی از تعلیم سوره یوسف، با آیات قرآن به وضوح نمایان است که عموم مسلمانان را از مرد و زن دعوت به تفکر و تعقل کرده و کسانی که اهل تعقل نیستند را سرزنش کرده است و سوره یوسف هم یکی از سوره‌های قرآن است و بر مرد و زن واجب است در این سوره تعقل کنند. حال اگر مفاد روایات نهی بر تحریم تعلیم این سوره به زنان دلالت کند، زنان دیگر ملزم به تعقل در این سوره نخواهند بود. این روایات مخالف با هدف سوره است که هدف از بیان داستان به کارگیری نیروی عقل و اندیشه دانسته شده است و تمام سوره بحث توحید و خداشناسی است و بر عموم مسلمین استفاده از عبرت‌های این سوره واجب است. به همین دلیل

احادیث منع تعلیم براساس روایات عرضه چون با قرآن مخالف است اعتبار خود را از نظر تحریم تعلیم از دست می‌دهد.

۵. حکم روایات نهی

با توجه به بررسی محتوای روایات نهی از تعلیم سوره یوسف به زنان که گذشت، مفاد احادیث نهی، دلالت بر حرمت تعلیم ندارد ولی حکم کراهت تعلیم این سوره به زنان ثابت و پا برجاست. مخالفت مفاد روایات نهی با قرآن، وجه اعجاز قرآن، تاریخ صدر اسلام، هدف سوره یوسف و احادیث عرضه و... فقط حکم تحریم را ابطال می‌کند ولی حکم کراهت این روایات را از بین نمی‌برد و همچنین از زمان شیخ طوسی تا امروز، هیچ فقیه و مفسری فتوا نداده که سوره یوسف را به زنان تعلیم دادن، حرام است و این نشانگر حکم کراهت این روایات است. به نظر می‌رسد این حکم کراهت هم دلایلی دارد که در ادامه بررسی خواهد شد.

۶. بررسی آیات مربوط به یوسف و زلیخا

به نظر می‌رسد علت اصلی نهی که از محتوای روایات نهی فهمیده می‌شود، این است که برخی در زمان صدر اسلام مفاهیم عالی سوره یوسف را آن چنانکه باید درک کنند، درک نکرده‌اند و به همین دلیل، مفاد سوره یوسف، داستان عاشقانه درک شده است، حتی این نسبت نزد عجارده خوارج بوده و روسای خوارج انکار می‌کردند که سوره یوسف متعلق به قرآن باشد؛ زیرا قابل قبول نیست که داستان عشقی جزء قرآن باشد (نولدکه، ۲۰۰۴م، ۳۲۲). به عبارت دیگر، این نهی، به خاطر این است که در سوره یوسف، آیاتی وجود دارد که باعث تحریک و انحراف زنان می‌شود. حال به بررسی آیات ۲۲-۳۵ این سوره که در مورد یوسف و زلیخا است، می‌پردازیم.

اولین آیه‌ای که شروع به ماجرای زلیخا و یوسف می‌کند به این اشاره می‌کند که پروردگار به وی نیروی قدس و فضیلت فرمانروایی و علم موهبت فرمود و حکم و علم به طور اطلاق عبارت از نظر صائب و شهود حقایق است

چه درباره عقاید و معارف الهی و نیز از امور جزئی و خارجی اسراری می‌فهمید و به طور شهود می‌یافت، بدون اینکه در نظر به آن‌ها، تزلزل و یا تردید بر او عارض شود و یا به هوای نفسانی او مستند باشد؛ بلکه در اثر احاطه شهودی وی، نظر او قاطع بود و این درجه و مقامی از نبوت و رسالت است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ۹: ۴۶).

در آیه بعدی که زلیخا با کمال اطمینان، یوسف (ع) را به طرف خود دعوت می‌کند، یوسف در جوابش، زلیخا را تهدید نمی‌کند و نمی‌گوید که من از عزیز می‌ترسم، یا به عزیز خیانت روا نمی‌دارم، یا من از خاندان نبوت و طهارتم و یا عفت و عصمت من، مانع از فحشای من است. نمی‌گوید من از عذاب خدا می‌ترسم و یا ثواب خدا را امید می‌دارم و اگر قلب او به سببی از اسباب ظاهری بستگی و اعتماد داشت، طبعاً در چنین موقعیت خطرناکی از آن اسم می‌برد، ولی می‌بینیم که به غیر از «مَعَاذَ اللَّهِ» چیز دیگری نگفت، و به غیر از عروة الوثقی توحید به چیز دیگری تمسک نجست. پس معلوم می‌شود در دل او جز پروردگارش احدی نبوده و دیدگانش جز به سوی او نمی‌نگریسته است و این همان توحید خالصی است که محبت الهی وی را بدان راهنمایی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را هم از دلش بیرون افکنده؛ زیرا اگر انیت خود را فراموش نکرده بود، می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگری نظیر آن؛ بلکه گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱۱: ۱۲۱).

خداوند در آیه بعدی می‌خواهد با این جمله تذکر دهد که ما به وسیله وحی، بدی و فحشاء را که قتل یوسف و یا متهم ساختن او بود از وی دور کردیم (طبرسی، ۱۳۷۶ش، ۵: ۳۴۴). این آیه شریفه، نشان دهنده لطف خداوند و عصمت و کرامت حضرت یوسف (ع) و نوعی مدح و ثنای وی است که چگونه از سخت‌ترین آزمون الهی سرفراز بیرون آمد و آیات بعدی تا آیه ۲۹ جریان محاکمه یوسف و رد اتهام از وی است و آیات ۳۰-۳۲ جریان زنان دیگر مصر با یوسف است. ملاحظه می‌شود چگونه در آیه ۳۳ هنگامی که یوسف با تهدید زلیخا مواجه شد که گفت: اگر یوسف مرا به وصال خود نرساند، باید

زندانی شود، یوسف گفت: پروردگارا! زندان، نزد من محبوب‌تر است از این عمل نامشروعی که این زنان مرا به انجام آن دعوت می‌کنند. آیه شریفه نشان می‌دهد که چگونه یوسف در سخت‌ترین شرایط، متوجه خدای خویش است و خود را در محضر او می‌بیند و آیه بعدی نشان دهنده اجابت دعای حضرت یوسف (ع) است که از شر و نیرنگ زلیخا و زنان مصر نجات یافت و این به خاطر وجود عصمت بود (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش، ۶: ۲۱۵). هنگامی که زن عزیز دید که بین مردم رسوا شده و به وصال یوسف نرسیده، با ندیمان و یاران مخصوصش به مشورت پرداخت و آن‌ها چنین تدبیر کردند که: یوسف را به زندان بفرستند تا بین مردم، این مطلب که یوسف گناهکار و مقصر بوده انتشار یابد و شاید یوسف بعد از آن که تلخی زندان را چشید به وصل زلیخا راضی شود (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ۲: ۳۶۰).

در تمام این آیات، هدف از آوردن ماجرای زلیخا، صرف بیان داستان عاشقانه نیست؛ بلکه، تک تک این آیات، دارای مضامین تربیتی و اخلاقی آموزنده است و اصلاً عادت قرآن است که در بیان داستان‌ها، وارد جزئیات نمی‌شود و قسمت‌هایی را بیان می‌کند که هدفش پند و اندرز و عبرت آموزی و مضامین تربیتی است. با بررسی‌های به عمل آمده، مشخص می‌شود که این آیات، ارتباطی به داستان عاشقانه ندارد تا زنان را منحرف و تحریک کند؛ بلکه درس و عبرت بزرگی است که زنان و مردان باید استفاده کنند. اگر هم برخی از مردم، این سوره را به زنان تعلیم نمی‌دادند، به خاطر غفلت از مفاهیم عالی این سوره و سطحی نگریستن به آیات این سوره مبارکه بوده است.

۷. عدم توجیه منطقی عمل به روایات نهی تعلیم، در صورت تحریم یا کراهت دائمی

کسانی که با این روایات بخوانند سوره یوسف را به زنان تعلیم ندهند و معتقد به حکم تحریم این روایات باشند، باید متوجه این لوازم باطل نیز بشوند: اولاً عمل به این احادیث، در واقع، آیات و سوره‌های قرآن را از یکدستی خارج کردن و تمییز قائل شدن بین آن‌هاست که گویا سوره‌هایی برای همه (مردان و زنان) خوب و نافع و سوره‌های مخصوص مردان بوده و برای زنان

نافع نیست و سوره‌های مخصوص زنان است در حالی که این امر را هیچ عقل سلیمی بر نمی‌تابد، مگر نه اینکه تمام قرآن، شفاء و رحمت است، همه آیات و سوره‌های قرآن براساس مصلحت و به مقتضایی نازل شده است و همه آن‌ها دارای پیام‌های هدایتی برای تمام انسان‌ها در همه مکان‌ها و در طول همه زمان‌هاست، مگر نه اینکه همه قرآن، نور و واضح و آشکار و به زبان عربی مبین و تبیان لکل شیء است و بدین خاطر است که خداوند فرموده است: اگر قرآن، از جانب غیر خداوند یکتا بود، هرآینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند» (النساء: ۸۲).

ثانیاً بررسی این سؤال‌ها لزوم باطل را مشخص می‌کند. خداوند اگر می‌خواست این سوره به زنان تعلیم داده نشود، پس چرا این سوره را نازل کرد؟ یا اصلاً چرا در خود آیات سوره یوسف اشاره نکرد که این سوره مخصوص مردان است و زنان نباید یاد بگیرند؟ چرا در آیه دومش فرمود ما آن را قرآنی به زبان فصیح و گویا نازل کردیم تا فقط شما مردان [در باره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید؟ چرا در آیه آخر سوره فرمود به راستی در سرگذشت آنان، عبرتی برای مردان است؛ نه زنان؛ بلکه فرمود: عبرتی برای خردمندان است؟ و فرمود این قرآن بیان‌گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان دارند، سراسر هدایت و رحمت است (یوسف: ۱۱۱). با پاسخ به تمام این سؤال‌ها، بی‌اعتباری حکم تحریم و کراهت شدید دائمی احادیث نهی تعلیم اثبات می‌شود. شاید گفته شود خداوند می‌دانست ولی عمداً این مسؤلیت را بر دوش پیامبر (ص) و ائمه (ع) گذاشت. در پاسخ گفته می‌شود که اولاً خداوند که می‌توانست این دستور را در آیاتش بیان کند، چه حکمتی داشت که بیان نکرد؟ ثانیاً به تعبیر علامه طباطبایی، قرآن در دلالتش بر مقاصد، مستقل از بیان پیامبر (ص) و ائمه (ع) است (طباطبائی، ۱۳۸۸ ش، ۴۱-۴۴).

صاحب کتاب الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه می‌نویسد: «احادیث گواهی می‌دهند که ظهور قرآن، حجت است، چه برسد به صریحش و گرنه حدیث را چگونه می‌توان بر قرآنی که نامفهوم است و در دلالتش حجت نیست، عرضه کرد؟ این که گفته‌اند، قرآن قطعی‌السند و ظنی‌الدلاله و حدیث

ظنی السند و قطعی الدلاله است،^۱ سخنی گزاف و بیهوده و دور از عظمت قرآن است» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ۱: ۲۴-۲۵).

اصلاً فرض بگیریم محتوای سوره یوسف داستان عاشقانه است، چه کسی گفته که طبق این داستان، فقط زنان منحرف می‌شوند و نباید این سوره را به آنان تعلیم داد؟ بالطبع مردان نیز با شنیدن هوس‌بازی‌های زلیخا باید منحرف شوند، آیا واقعاً این تبعیض بین زنان و مردان و ظلم در حق زنان نیست؟ با بررسی تمام این پرسش و پاسخ‌ها، این نتیجه به دست می‌آید که احتمالاً این روایات در محیطی صادر شده که محیط مردسالارانه بوده و زن در آنجا ارزش و احترام کمتری داشته است که در ادامه بحث، مطرح می‌شود.

۸. بررسی دلالت و علل صدور احادیث منع تعلیم

با توجه به مباحثی که گذشت، قرائن صحت اسناد این روایات بر قرائن ضعف غلبه دارد و احتمال صدورش قابل قبول است؛ اما از لحاظ محتوایی، دارای اشکالاتی است که دلالت این احادیث را بر تحریم از بین می‌برد؛ اما کراهت تعلیم این روایات حتی بعد از بررسی محتوایی، ثابت است؛ ولی باز مانع از تعلیم سوره یوسف، به زنان نمی‌شود. برای درک بهتر این منظور، مروری بر وضعیت زنان در جاهلیت، روشنگر مطلب است.

در جاهلیت، زن در ردیف سایر انسان‌ها قلمداد نمی‌شد؛ بلکه انسان درجه دو محسوب می‌شد. گفته خلیفه دوم در مورد وضعیت زنان در جاهلیت گواه خوبی است. او اعتراف می‌کند که زنان در جاهلیت، هیچ به حساب نمی‌آمدند: «كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَانَعِدُ النِّسَاءَ شَيْئًا» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ۶: ۶۹). بر اساس روایتی، اعراب زنان را همچون کالایی می‌شمردند که پس از مرگ شوهر، در شمار دیگر اموال و ثروت شوهر، به پسر شوهر از زن‌های دیگر منتقل می‌شد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۰۶). فرزندان دختر نیز در بسیاری از موارد از حقوق انسانی محروم بودند همانطور که قرآن گزارش می‌دهد: هنگامی که به یکی از آنها بشارت می‌دادند که دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم ۱. جهت مطالعه بیشتر نک: (مظفر، ۱۳۸۴ ش، ۱: ۲۹۲-۲۹۴، ذیل تخصیص قرآن با خبر واحد).

و قبيله خود متواری می‌شد (و نمی‌دانست) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد یا در خاک پنهانش کند؟ آگاه باشید که بد حکم می‌کنند» (النحل، ۵۸-۵۹). «و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود به کدامین گناه کشته شدند؟» (التکویر، ۸-۹). این آیات و روایات نشانگر وضعیت زنان در جاهلیت است. پیامبر (ص) باغبان گلستان همین دنیا بوده، دائم که نمی‌توانست برای اعراب معجزه بیاورد؛ بلکه احکامی که آورد بیشتر امضایی یا اصلاحی بوده است. پیامبر (ص) وقتی که می‌خواست یک سنت جاهلی را ریشه‌کن کند، به تدریج پیش می‌رفت تا احکام به تدریج جا می‌افتاد چیزی که مانند آن را در تحریم شراب شاهد هستیم که به آن، نسخ تمهیدی می‌گویند: «نسخ تمهیدی به این معناست که شارع مقدس برای مبارزه با برخی عادات غلط که بین مردم جا افتاده است، ابتدا حکمی را هماهنگ با جامعه، ترخیص می‌کند؛ سپس بنیان این عادت غلط در جامعه را فرو می‌ریزد؛ مثل آیه نشوز که می‌فرماید: «وَ اضْرِبُوهُنَّ» (النساء، ۳۴) این ترخیص ضرب، زمانی آمد که زدن زن يك امر متداولی بود. اسلام چون می‌خواهد با این وضع مبارزه کند، این آیه نازل می‌شود، زن‌ها برای اعتراض خدمت رسول اکرم (ص) می‌رسند. پیامبر (ص) می‌فرماید: هیچ کس حق ندارد زنش را بزند و معنای آیه این است که زدن نه دردآور باشد و نه اثری بگذارد و فرمود: «خیرکم خیرکم لئسائه» و نیز «از ما نیست کسی که به زنش تعدی کند». این آیه برای زمینه سازی نسخ يك عادت غلط جاهلی آمد» (معرفت، ۱۴۲۳ق، ۱۵۲-۱۵۴).

بعد از اسلام نیز، هنوز آن ذهنیت زمان جاهلی در مورد زنان از بین نرفته بود، زن را موجودی پیش پا افتاده و ضعیف‌النفس می‌دانستند که زود وسوسه و منحرف می‌شدند، پیامبر (ص) هم در چنین موقعیتی فرمود سوره یوسف را به زنانان تعلیم ندهید؛ بلکه سوره نور را یاد بدهید که حجاب و عفت و متانت یاد بگیرند و به زعم عرب از سوره یوسف، هوس‌بازی‌های زلیخا را یاد نگیرند. پس در فرض صحت حدیث، حکمش مخصوص عرب آن زمان بوده است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۸: ۳۷۶). شواهدی که این نظر را تأیید می‌کنند به شرح زیر می‌باشند:

الف) با توجه به روایتی که از سکونی وارد شده، این امر کاملاً مشهود است، سکونی می‌گوید بر امام صادق (ع) وارد شدم، در حالی که غمناک و ناراحت بودم. فرمود: «سکونی از چه ناراحتی؟». عرض کردم: «دختردار شده‌ام». امام (ع) فرمود: «سکونی! بارش را زمین می‌کشد، رزقش را خدا می‌دهد، زمان زندگی‌اش با توفیق می‌کند و رزق تو را نخواهد خورد [روزی خودش را می‌خورد]». به خدا قسم غصه و رنج از من برطرف شد. سپس پرسیدند: «او را چه نامیده‌ای؟» گفتم: «فاطمه»، فرمودند: «آه آه» و دستشان را بر پیشانی نهادند، سپس فرمودند که پیامبر (ص) فرمود: حق فرزند بر پدر، در صورتی که پسر باشد، آن است که مادرش را مسرور گرداند، و نام او را نیکو قرار دهد، و کتاب خدا را به او بیاموزد و او را پاکیزه نگاه دارد و شنا کردن را به او تعلیم دهد و اگر دختر باشد، این است که مادرش را خشنود گرداند و نامش را نیکو نهد و سوره نور را به او تعلیم دهد و سوره یوسف را به او یاد دهد، او را در غرفه‌ها منزل نهد و در فرستادنش به خانه همسر عجله کند. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۹؛ طوسی، ۱۴۰۷ق).

این روایت، وضعیت زنان و ذهنیت مردم در مورد آنان را در صدر اسلام به خوبی نشان می‌دهد. با اینکه انتظار می‌رفت تا زمان امام صادق (ع) احکام اسلام کاملاً جا بیفتد، هنوز برخی خلق و خوی جاهلی و ذهنیت غلط در مورد زنان بوده است. سکونی که صاحب فرزند دختر شده است، غمگین و پریشان شده، دلیل ناراحتی سکونی چه بوده است؟ مگر تفاوتی بین فرزند دختر و پسر وجود دارد؟ دلیلش تنها این است که سکونی در محیطی و با مردمی زندگی می‌کرد که هنوز باور غلط در مورد زنان رواج داشت که آنان را موجوداتی ضعیف و پیش پا افتاده و باعث ننگ و سرافکنندگی پدر و تنها کاربرد زنان را در نیازهای جنسی و ماندن در خانه می‌دانستند سکونی نیز تحت تأثیر این ذهنیت بود و امام صادق (ع) او را از این کار نهی می‌کند و ضمن برشمردن وظایف سکونی در قبال این دختر، اضافه کردند که به زعم تو اگر فکر می‌کنی این دختر منحرف شده و باعث سرافکنندگی تو می‌شود، پس سوره یوسف را به دخترت تعلیم نده و به جای آن، سوره نور را یاد بده که در

آن، حجاب و متانت و .. آمده است. باید توجه داشت که این حدیث در چنین حال و هوایی صادر یافته است.

ب) شاهی دیگر که در این روایت وجود دارد و حاکی از آن است که روایت در محیطی مرد سالار صادر شده است، این است که در حق فرزند پسر بر پدر آمده: «يُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُطَهِّرُهُ» و صحبت از تعلیم تمام قرآن شده؛ در حالی که در حقوق فرزند دختر بر پدر، فقط از تعلیم سوره نور و عدم تعلیم سوره یوسف سخن به میان آمده است. این نشان دهنده همان ذهنیت غلط در مورد زنان است؛ در حالی که همانطور که قبلاً گذشت حتی اگر فرض شود سوره یوسف داستان عاشقانه است و هوس بازی‌های زلیخا در آن است، در این صورت به یک اندازه برای مردان و زنان منحرف کننده است و نمی‌توان ادعا کرد زنان بیشتر از مردان در معرض انحراف هستند.

ج) در یکی از این روایات آمده است «لَا تُتَزَلُّوا النِّسَاءَ بِالْغُرْفِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۹؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۱۲). این بدین خاطر است که در زمان رسول خدا (ص) بیشتر خانه‌هایی که دارای طبقات بودند، حصار و حجابی نداشتند و دارای پنجره نبودند و اگر زنان در آنجا ساکن می‌شدند، در معرض چشم‌چرانی قرار گرفته و یا خود به چشم‌چرانی می‌پرداختند؛ این نوع بناها و ساختمان‌ها از ویژگی‌های زمان صدر اسلام است که دلیلی دیگر است که نشان می‌دهد روایات نهی مخصوص همه زمان‌ها نیست و فقط مخصوص اعراب آن زمان است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۲: ۴۷۹).

د) در یکی از این روایات آمده است «عَلِّمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ» به زنان، نخ‌ریسی یاد دهید» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶: ۴۹؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۱۲). نخ‌ریسی در آن زمان، شغلی بوده که باعث محدود و پابند شدن زن در خانه می‌شد؛ به خاطر اینکه زنان در آن دوره، زیاد در جامعه دیده نمی‌شدند و نمی‌توانستند نقش اجتماعی را تصاحب کنند. این روایات در چنین حال و هوایی صادر شده است. این شواهد نشان می‌دهد که روایات نهی، مخصوص عرب آن زمان بوده است.

این شواهد و نیز بررسی وضعیت زنان در دوره صدر اسلام، ما را به آن می‌رساند که روایات نهی تعلیم براساس ذهنیت اعراب آن زمان و وضعیت

اجتماعی آنان بوده است و اگر از معصوم (ع) صادر شده، براساس نسخ تمهیدی است و در نتیجه حکمش فقط مخصوص آن زمان می‌شود و براساس این روایات نمی‌شود در این زمان سوره یوسف را به زنان تعلیم نداد.

۹. نتیجه‌گیری

سوره یوسف سرشار از آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و اجتماعی است و دارای پیام‌های هدایتی برای عموم انسان‌ها از مرد و زن و متضمن سعادت هر کسی است که به یادگیری این سوره اقبال کند. با بررسی‌های به عمل آمده، اثبات می‌شود که احادیث نهی تعلیم سوره یوسف بر زنان، دارای اسناد قابل اعتمادی هستند و از نظر محتوایی به دلیل مخالفت با قرآن، وجه اعجاز قرآن، هدف سوره یوسف، تاریخ صدر اسلام، روایات اهمیت تعلیم قرآن و فضیلت تلاوت سوره یوسف و همچنین لوازم باطل عمل به حکم تحریم این روایات؛ دارای حکم کراهت هستند؛ نه تحریم تعلیم. حکم کراهت روایات نهی، مقطعی بوده و مخصوص اعراب صدر اسلام و به خاطر ذهنیات و شرایط اجتماعی آن زمان در مورد زنان بوده است. این روایات، حاکی از صدور در محیطی مرد سالار است که معصوم (ع) بر اساس نسخ تمهیدی بر آن بوده است تا این ذهنیات را ابطال کند و بفرماید اگر شما در مورد زنان اینگونه فکر می‌کنید پس سوره یوسف را تعلیمشان ندهید و در عوض سوره نور را آموزش دهید. تأمل در شواهد این روایات؛ از جمله تبعیض قائل شدن بین فرزند دختر و پسر و ویژگی ساختمان‌های صدر اسلام مانند: بدون حفاظ و پنجره بودن و شغل نخ‌ریسی زنان که متناسب با موقعیت اجتماعی آنان بوده، مقطعی بودن حکم کراهت اثبات می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، محقق: مجتبی عراقی، قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.

ابن سعد، محمد بن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، بیروت: دارصادر، بی‌نا، بی‌تا.

ابن الجزری، ابو الخیر محمد بن محمد، النشر فی القراءات العشر، بیروت: دار الکتب

- العلمیة، بی‌نا، بی‌تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، محقق/ مصحح: غفاری، علی اکبر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
- ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال ابن الغضائری، محقق: حسینی جلالی، محمد رضا، قم: موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، بی‌تا.
- استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۴۲۲ق.
- باقری، حمید، بازشناسی یک راوی: اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، مجله علوم حدیث، سال یازدهم، شماره دوم، صفحات ۱۵۰-۱۸۰.
- بحرالعلوم، سید محمد مهدی، الفوائد الرجالیه، تحقیق: محمد صادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم، تهران: مکتبه الصادق (ع)، ۱۳۶۳ش.
- بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق/ مصحح: محدث، جلال الدین، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، بی‌تا.
- حایری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۴۱۶ق.
- حجتی، محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
- حسینی استرآبادی، محمد باقر، الرواشح السماویة، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۴۱۵ق.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش.
- حسینی همدانی، انوار درخشان، تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی، ۱۴۰۴ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، محقق/ مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- حلی، ابن داود، رجال ابن داود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط- الحدیثه)، محقق/ مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۳ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران: امیرکبیر، سوم، ۱۳۶۹ش.
- رحمان ستایش، محمد کاظم، توثیقات عام و خاص، ارزباب: سید کاظم طباطبایی، تدوین: محمد باوی پور، زهرا امیری طهران زاده، روح الله شهیدی، دانشکده مجازی علوم حدیث، ۱۳۸۷ش.
- سبحانی، جعفر، موسوعه طبقات الفقهاء، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ق.
- صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم: فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
- صالح، صبحی، علوم حدیث و اصطلاحات آن، مترجم: نادر علی، عادل، تهران: اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، ۱۳۷۶ش.
- طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ق.
- _____، قرآن در اسلام، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، به کوشش: هادی، خسروشاهی، ۱۳۸۸ش.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، قم: مؤسسه انتشارات مهر، ۱۳۷۶ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ش.
- طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف: المکتبه المرتضویه، بی‌تا.
- _____، رجال الشیخ الطوسی، نجف: انتشارات حیدریه، ۱۳۷۳ش.

- _____ عده الاصول، تحقیق: محمد رضا انصاری قمی، قم: چاپخانه ستاره، ۱۴۱۷ق.
- _____ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، محقق / مصحح: خراسان، حسن موسوی، تهران، ۱۴۰۷ق.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، قم، ۱۴۱۵ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، رجال علامه حلی، نجف: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.
- غفاری، علی اکبر، دراسات فی علم الدراية، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: جامعه الإمام الصادق (ع)، ۱۳۶۹ش.
- فقهی زاده، عبد الهادی، پژوهشی در نظم قرآن، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴ش.
- فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، تهران: مکتب الصدر، ۱۴۱۵ق.
- _____ الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ش.
- کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، تحقیق: سید محمد حسینی قزوینی، قم: مؤسسه ولی العصر (عج)، ۱۴۱۹ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط- الإسلامية)، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران: دارالکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
- گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العباد، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، دوم، ۱۴۰۸ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- _____ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، تهران: دار الکتب الإسلامية، دوم، ۱۴۰۴ق.
- مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط- القديمة)، محقق / مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاردی علی پناه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، دوم، ۱۴۰۶ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، المعتبر فی شرح المختصر، تحقیق: به اشرف ناصر مکارم شیرازی، قم: مؤسسه سید الشهداء (ع)، ۱۳۶۴ش.
- معرفت، محمد هادی، شبهات و ردود حول القرآن، قم: مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳/۲۰۰۲م.
- مظفر، محمد رضا، اصول فقه، ترجمه: محسن غروی، قم: دارالفکر، چهارم، ۱۳۸۴ش.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم: انتشارت جامعه مدرسین، ۱۳۶۵ش.
- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل البيت (ع)، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.
- نولدکه، تئودور، تاریخ القرآن، بازنگری فردریش شوالی، ترجمه به اهتمام جرج تامر، برلین و بیروت: مؤسسه کنراد - أدناو، ۲۰۰۴م.